

میدون و سوفیا

تله مرغابی گاوها



پوریا عالمی

● الان به دوره عجیبی رسیده‌ایم. این‌طوری که توی آسانسور، توی استخر غیرمختلط یا توی مجلس، توی حمام، توی دولت یا توی سونای خشک و حتی توی اتاق پرو همه از ما می‌پرسند: الان یخچرم یا بفروشیم؟

تله‌اردک

نکته اینجااست که دلار یک‌شنبه پنج تومان رفت روش، درحالی‌که بشکه نفت نسبت به دو سال گذشته ۱۰ دلار رفته روش. از اینجا چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ ایران تنها جایی در دنیااست که دولت نفت را به دلار می‌فروشد، اما می‌گوید قیمت دلار در بازار را تعیین نمی‌کند!

نقش اقتصادی گاو

از آن‌طرف دلار را که کردند ۱۰، ۱۵ هزار تومان، گوشت گاو گران شد، اما شیر گاو گران نشد. این ثابت می‌کند که گاوها هم علاوه‌بر اینکه در اقتصاد تأثیرگذارند، تأثیرپذیر هم هستند.

مبارزه اساسی

از این‌طرف تا آمریکا ایران را تحریم کرد، یکهو پوشک شد نایاب.

که ۱- این ثابت می‌کند آمریکا برای همه چیز ما برنامه دارد.

۲- تنها راه مقابله با آمریکا جای اینکه به بجه ORS یا گلابی و آلوانجیر و روغن کرچک و مسهل بدهیم، باید کته ماست بدهیم تا این‌طوری پوشک آمریکا بماند روی دستش.

سؤال فلسفی

چرا عملکرد مسئولان با مصرف پوشک ارتباط مستقیم دارد؟

بخیریم یا بفروشیم؟

یکی مثل ما که یک میلیون تومان هم پس‌انداز ندارد، دغدغه شما را که نمی‌دانید دلار بخرد یا یورو، نمی‌فهمد. در نتیجه شما اگر دغدغه دارید چی بخردی، بخشی از پول یا همه وجوهاتان را بدهید به ما تا فکرتان آزاد شود.

تله مرغابی

چیزی که ما می‌بینیم تله مرغابی است؛ یعنی یک گروه نامعلوم و مشکوک و گردن‌گلفت، توی جامعه و اینترنت و رسانه‌ها و حتی شبکه‌های ماهواره‌ای، صدای مرغابی مصاده درمی‌آورند و می‌گویند دلار فلان شد و پوشک بیسار شد و ... ما مرغابی‌های نر هم به سمت صدای مرغابی ماده هجوم می‌بریم و جامعه می‌شود همین وضعی که می‌بینید.

جمع‌بندی

سوفیا... عشقم... وقتی گاوها تله مرغابی می‌گذارند فیل‌ها هم توی تله می‌افتند. عاشق فیلی تو؛ میدون دوم

سرتق روزنامه

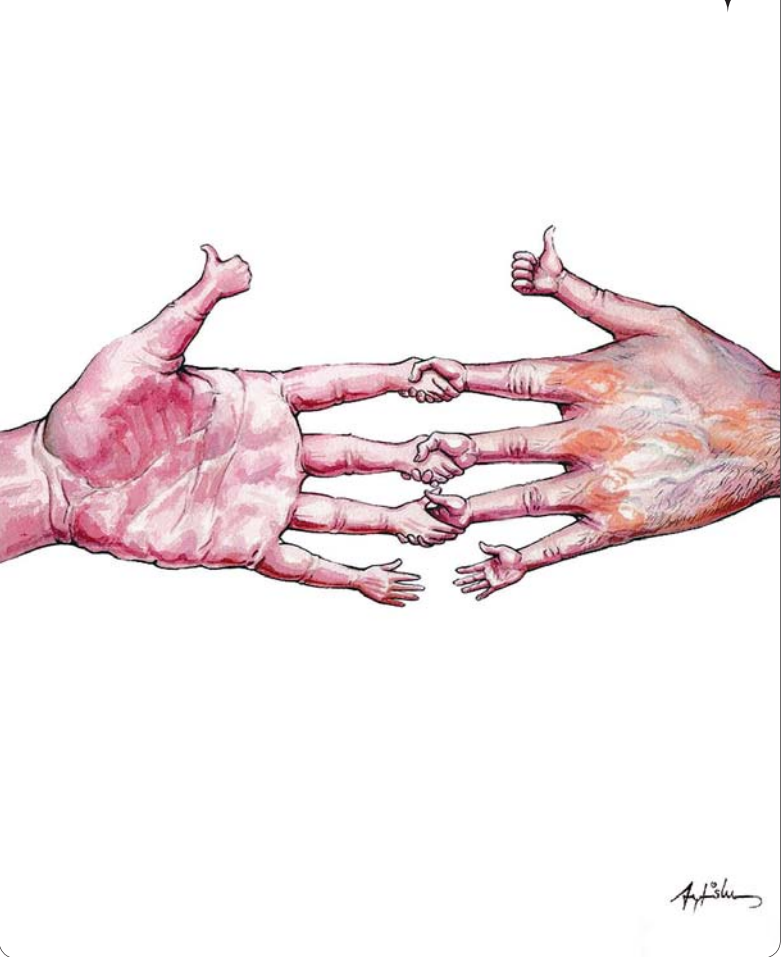
www.sharghdaily.ir

شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۹۷ • ۵ محرم ۱۴۴۰ • ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۸ • سال شانزدهم • شماره ۳۲۴۴ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۰ • اذان مغرب ۱۹:۳۰ • اذان صبح فردا ۵:۲۳ • طلوع آفتاب ۶:۴۷

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

هالیوت کورتولموس



نگاه سبز

ترامپ؛ کشنده مرغ‌های مقلد

واشنگتن‌پست در یادداشتی به قلم الیزابت برونینگ با عنوان «بی‌رحمی بدون تحمل عقوبت‌ها، روش ترامپ است» به پیامدهای فاجعه‌بار زیست‌محیطی سیاست‌های دونالد ترامپ پرداخته است.

اواخر دهه ۱۹۳۰، گواندولن هوارد کارش را در ارکستری در لندن ترک کرد تا به خانه‌ای کوچک در جنوب انگلستان نقل مکان کند که نام آن را «کلبه پرنده» گذاشته بود. خانم هوارد تا چند سال کارش این بود که پرندگان محلی را به خانه دعوت کند و به آنها نان، پنیر، بادام‌زمینی و دانه بدهد و حتی در سال‌های جنگ هم جیره غذای خودش را به آنها ببخشد و همراهانش را از نزدیک تماشا کند. هوارد در کتاب عجیب‌وغریب و زیبایش با عنوان «پرندگان به‌عنوان افراد» نوشته است: «درحالی‌که تلاش می‌کنم این صفحه را بنویسم، بعضی از پرنده‌ها نشسته‌اند روی ماشین تایپ، بعضی موهامیر را می‌کشند، چند تایی هم بالای دستم هستند و وقتی به کلبه‌ها ضربه می‌زنم، می‌پرند». در بیشتر بخش‌های این اثر نادر ادبی، هوارد خود را طبیعت‌گرایی آماتور نامیده است؛ بهتر است بگوییم او یک انسان حرفه‌ای بود. انسان‌ها بخشی از جهان طبیعت‌اند و از آن جدا نیستند. یکی از چیزهایی که ما به‌طور طبیعی توانایی آن را داریم، نوعی دانستگی عمیق و جست‌وجوگرانه است که به لطف امکاناتی که زبان و کنجکاو۱ مادرزادی در اختیارمان می‌گذارد، از آن بهره‌مندیم. توانایی طبیعی دیگر ما این است که می‌توانیم محیط خود را تغییر دهیم. انتظار نمی‌رود چیزی بیش از انسانیت از جانب انسان‌ها لازم باشد تا مردم لاقال فعالیت‌های خود را طوری سازمان بدهند که از نابودی بی‌دلیل و بی‌معنی حیات‌وحش جلوگیری کنند. اما ظاهراً حتی همین خواست حداقلی هم خیلی زیاد است. در صد سال گذشته، معاهده پرندگان مهاجر (MBTA) از جمله قوانینی بود که مانع کشتار عمدی یا غیرعمدی پرندگان بومی شمالی آمریکای شمالی از سوی صنایع می‌شد و عمداً تا اهرم جریمه استفاده می‌کرد. اما درحال حاضر، وزارت کشور دولت رئیس‌جمهور ترامپ اعلام کرده است که دیگر ممنوعیت و مجازاتی را برای «وقایع اتفاقی» -یعنی کشتن ناخواسته پرندگان- به اجرا نمی‌گذارد، گرچه هنوز هم ممکن است مواردی مانند وجود چاله‌های باز فضولات سسمی، ریختن نفت بدون حفاظ، کم‌بودن روشنایی برج‌های مخابراتی یا خطوط برق غیرقابل‌دید، تحت عنوان «کشتن پرندگان» طبقه‌بندی شود. این تفسیر جدید و عجیبی از قانون است و فقط افرادی که منافع مالی بزرگ دارند از آن به‌خوبی استقبال می‌کنند؛ برای مثال، مؤسسه نفت آمریکا از این تصمیم به‌عنوان قانونی «اطمینان‌بخش» ستایش

سلام به فردا

نباید بگذاریم نهادهای سرد از سردی بیفتند

بود نهادهی مستقل باشد، عملاً به سیستم وصل شد. باید سعی کنیم نهادهایی مستقل شکل بگیرند و این نهادهای بخشی از امور جامعه را انجام دهند؛ نهادهایی مانند انجمن‌های محله. در آمریکا مثلاً این انجمن‌ها بسیار زیاد هستند؛ انجمن‌هایی که مستقل هستند و خود می‌دانند کارشان را چگونه انجام دهند. اگر انجمن محله قرار است محله را پاکیزه نگه دارد، دیگر زیر علم فلان حزب سیاسی نمی‌رود و فقط کار خود را به طور مشخص انجام می‌دهد. اگر این برای ما تفهیم شده بود، با شعار «جامعه مدنی» مقدمات این راه را طی می‌کردیم و بعد می‌توانستیم از آزادی اندیشه، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات صحبت کنیم و اینکه کتاب نباید ممیزی شود و باید چاپ شود و اگر کسی شکایتی دارد، دادگاه مطبوعات تعیین کند که آیا در این کتاب توهینی به شخصی شده یا نشده است. باید در این‌راه گام برداریم. در دو انقلاب که در قرن بیستم داشتیم، شعار تفکیک قوا دادیم، اما هرگز تفکیک قوا به صورت ریشه‌ای انجام نشد. به نظر من مطبوعات و روشنفکران باید آن‌قدر این را مطرح کنند تا قوا مستقل از هم باشند و مثلاً قوه قضائیه مستقل از سیاست و مستقل از قوه مجریه باشد و خود طبق رویه‌های قضائی وظیفه‌اش را انجام دهد. با این‌سروال، با آزادی اندیشه و آزادی تفکر می‌توان به دموکراسی رسید.

همین حوالی

دستور پخت سریال با شیوه مسکن مهر

ابراهیم عمران

هدف و مراد تلویزیون از ساخت سریال چیست؟ البته پروضاح است که در اولین واکنش به چنین پرسشی آنچه در سرخط جواب‌ها قرار می‌گیرد «موتیف کلامی» و همیشگی سرگرمی است که متولیان امر بر زبان می‌آورند و در وهله بعد آموزش در راستای سیاست‌های تریسمی مدیومی در اندازه «جعبه جادویی» است. با این دو کلیدواژه مستتر در نوشته‌ها و گفته‌های مدیران و سازندگان تلویزیون، روشن است که عمل به تکلیف در راس هر پروژه‌ای قرار دارد و کم‌وکیف آن در اولویت‌های بعدی. پس بالمال آنچه منتقدان و خرده‌گیران تلویزیون در این سال‌ها می‌نویسند و می‌گویند و جامه می‌درانند در نگاه طرف مقابل، می‌تواند تالی آن باشد که فرجامش برای چنین دستگاهی، اهمیتی نداشته باشد و اگر نگره چنین باشد «هر آن خسرو کند شیرین بود» و از این سمت هم اگر بخواهیم مثلی یاوریم باید نوشت: آب در هاون نباید کوبید! حال این روزهای تلویزیون در سریال‌سازی چگونه است؟ در زمانه‌ای که بزنگاه سخت اقتصادی هوش و حواس ربوده از قاطبه مخاطبان، چراکه ذهن و فکر آرامی وجود ندارد تا تماشاگر ساخته‌های بعضاً فراخیالی سازندگان باشد؛ سریالی به نام «پدر» پخش شد که میزانشن ذهنی مخاطب را تغییر داد و با اینسرتی وارد خانه‌های تماشاگر عادی شد و بحث‌هایی را دامن زد. اصولا پرداختن به قشری خاص (چه موجه و چه ناموجه) در متون تلویزیونی، زمانی می‌تواند درست و اصولی از کار درآید که نویسنده یا نویسندگان نه در صور خیال، بلکه در عالم واقع اموری را تجربه کرده باشند و پراتنزهایی هم که باز می‌کنند در کلیت قصه، مابازاهای بیرونی داشته باشند. هرچند چنین باید و الزامی نمی‌تواند همیشگی و دائمی باشد؛ ولی در دنیای مقایسه‌ای امروز، چشم امری را که ندیده است در عالم واقع، به تصویر درآمدن آن در هم‌مدیومی را به راحتی باور نمی‌کند. لازم به نوشتن نیست که معنای این حرف چنین نیست که باید بیرون‌بریدن قهرمان داستان را در جایی دیده یا خوانده باشد؛ بلکه مقصود آن است که در دنیای مادی و پولی امروز، چنین قهرمانی باید خاصه‌های دیگری هم داشته باشد که



از بحث و تخصص این مقال خارج است. قصه دلدادگی دختری شرور و پرچنبه‌وجوش به پسری آرام و بافضل و مقید، بارها به رشته تحریر و تصویر درآمده و خلقی تازه و بدیع نیست و مخالفت و بعدد موافقت خانواده‌ها هم از کفر ابلیس و زهد اسفندیار، معروف‌تر... و خرده‌پزنگ‌های آن هم بر همگان آشکارتر و نقش‌های فرعی‌اش هم با یک قسمت دیدنش، بر اهل فن بارترز. حال چرایی ساخت چنین اثری چیست؟ تکیه‌گاهی به‌نام پدر؛ آن هم پدری با مرام و مسلک قدیم و با کنبه شهری مانند تهران، چه بار معنایی‌ای می‌تواند داشته باشد؟ به‌زبانودرآوردن این پدر توسط عناصر بد داستان غیرمستقیم پیامی خاص در نهان دارد؟ غلبه بدی بر نیکی و فرجام خوش داستان به دستاورد ذهنی‌ای می‌تواند برای مخاطب داشته باشد؟ هرچند همه این تعلیقات (اگر در نگاه اهل فن تعلیق خوانده شود) در قصه، مخاطب را تا پایان کار با خود همراه می‌کند؛ ولی این بودن و همراهی لزوماً به معنای تأیید کار و پایبندی به پیام سریال نیست؛ بلکه در راستای آن است که مخاطب منتظر تأیید نظر خویش به‌عنوان نظر پایانی است و هیچ امری بدتر از آن نیست که نگاه و دید مخاطب جلوتر و برتر از زاویه دید نویسنده و کارگردان اثری باشد و این امر یعنی مخاطب یک‌کمان یک پله از خالق اثر جلوتر است و اگر به تماشای ساخته‌ای می‌نشیند، صحه‌گذاشتن بر پیش‌بینی‌ها و ادله‌های ذهن خود است که تا حدود زیادی درست هم از آب درمی‌آید که به قول ظریفی، فرجام بیشتر سریال‌های ایرانی یا وصلت است به طعنه‌دارشدن و این دو اهرم در همه کارها، به‌کرات استفاده و دیده شده است. بچه‌ها و پایان کار نیست که نگاه و دید مخاطب جلوتر و برتر از زاویه دید دیگر‌گرته‌برداری از سریال‌های ترکی و نه‌کی‌برداری از نمونه‌های خارجی است؛ بلکه نوع خاصی از ساخت‌وساز یک‌بارمصرف مسکن مهری است که با کوچک‌ترین تلنگری، تکان می‌خورد، چون اصل بر ساخت است و مصالح و بنیان مهم نیست؛ مهم بالارفتن بنا به قیمت دقایق پولی است که پرداخت می‌شود.

دربا تشکیل می‌شود، مطلقاً نباید سیاسی شود و باید

جنبه سردش را حفظ کند، ولی در ایران؛ چه از طرف حکمیت و چه از طرف اپوزیسیون سعی کرده‌اند تمام این نهادهای را وابسته به خود کنند. مثلاً نهادهی برای کتاب‌خوانی در روستا تشکیل می‌شود، ولی می‌بینید کتابی مثل «لنین به زبان ساده» یا «مارکس به زبان ساده» در آن می‌گنجانند و وقتی به آن فرد اعتراض می‌کنید که قرار بوده در این روستا فرهنگ کتاب‌خوانی ایجاد شود و این مسائل ایدئولوژیک جایش در کتابخانه کودکان نیست، ممکن است جوابی مثل این بشنوید: «کتابی که بچه روستایی می‌خواند، باید ذهن او را به این سمت ببرد!»؛ این جواب، یعنی اینکه او نمی‌داند نهاد مدنی یعنی چه.

نمونه دیگرش این است که در انتخابات انجمن خانه و مدرسه می‌شنوید رئیس انجمن می‌گوید: «لطفاً کسانی کاندیدا شوند که بتوانند برای مدرسه کاری کنند» و معنای ضمنی این جمله آن است که شغلی داشته باشند و مقامی که بتوانند ارتباطاتی ایجاد کنند و به‌این‌ترتیب برای مدرسه کاری کنند. در اصناف نیز وقتی گفته می‌شود «یک نفر که بتواند کاری کند» یعنی یک نفر که ارتباطی با دولت داشته باشد و به‌این‌ترتیب صنف را بشود به دولت وصل کرد. دولت اصلاحات شوراهای شهر را ایجاد کرد و این کار خیلی عالی بود، اما شورای شهر که قرار

هوشنگ ماهرویان

هنوز بحث‌های پایه‌ای درباره آنکه دموکراسی چگونه در جامعه برقرار و نهادهینه می‌شود، چنان‌که باید در نگرفته است و امروز۱۵ سپتامبر که در تقویم سازمان ملل متحد روز جهانی دموکراسی نامیده شده، فرصت خوبی برای صحبت درباره آن است. در دوران دولت اصلاحات بحث‌هایی شروع شد که این بحث‌ها بسیار جالب بود. اولین چیزی که رئیس دولت اصلاحات گفت، «جامعه مدنی» بود. جامعه مدنی یعنی اینکه نهادهایی ایجاد شوند که مستقل از حکومت باشند. من در آن زمان نوشته بودم که نهادهای مدنی را باید به‌دو بخش «نهادهای گرم» و «نهادهای سرد» تقسیم کرد. نهادهای گرم، نهادهای سیاسی هستند، مانند احزاب. نمونه نهادهای سرد، انجمن‌هایی هستند که مثلاً برای گسترش کتابخانه در روستاها تشکیل می‌شوند. نباید اجازه بدهیم این‌گونه نهادهای سیاسی و وابسته به سیاست خاصی شوند. به‌اصطلاح، نباید بگذاریم نهادهای سرد از سردی بیفتند. اصناف، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها نیز باید نهادهایی سرد باشند. انجمنی که برای حفظ محیط زیست یا تمیز نگه‌داشتن سواحل

یادداشت

بچه‌پول‌دارها و مصرف نیابتی

محمد هدایتی، جامعه‌شناس

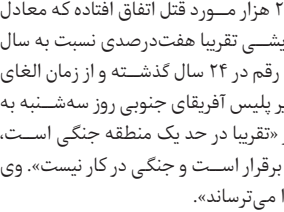
تورستان ویلن در کتاب «نظریه طبقه تن‌آسا» بینش‌های درخشانی درباره سازوکار ثروت و مصرف در عصر ما به دست می‌دهد. اگر فردی ثروتمند باشد و در پی نوعی احترام اجتماعی، گریزی از نمایش این ثروت ندارد، چراکه اعتبار و احترام ناشی از ثروت در عصر ما فقط با آشکارکردن و نمایش آن به دست می‌آید. وی برای مشخص‌کردن دلالت‌های مصرف در جامعه مدرن به‌ویژه در میان آنچه خود نوکیسه‌ها و طبقه تن‌آسا می‌خواند، از «مصرف تظاهری» صحبت می‌کند. در اینجا مصرف نه برای برآورده‌کردن نیازهای واقعی، بلکه برای نشان‌دادن تمایز و خاص‌بودگی است؛ به تعبیر خود «وبلن»، نوعی مصرف غیرتولیدی کالاها؛ آن‌هم برای نمایش یک سبک زندگی متفاوت که در آن گویا نشانی از رنج نیست و هرچه هست لذت است و خوشی تا از این طریق جایگاه بالاپایان را در سلسله‌مراتب اجتماعی نشان دهیم. مصرفی از اساس بنیان نهاده‌شده بر «اتلاف»؛ اتلاف وقت، کوشش و کالاها؛ کنش‌های مصرفی که به زعم ویلن هیچ کمکی به افزایش، بهبود و آسایش بشر نمی‌کنند.

مفهوم مهم دیگر «مصرف نیابتی» است. مصرف نیابتی همان کاری است که امروز «بچه‌پول‌دارها» (rich kids) انجام می‌دهند. صفحات و سبک زندگی‌شان را در شبکه‌های اجتماعی دیده‌ایم. در مصرف نیابتی، فرد خود چنان سرگرم ثروت‌اندوزی و تجارت و گردآوری سرمایه و سود است که عملاً فرصتی برای نمایش ثروت ندارد. این افراد در هزارتوی جلسات و لابی‌ها و تملک و انتقال پول‌ها گرفتارند. این وظیفه و رسالت خطیر به دیگرانی از جانب او محول می‌شود؛ غالباً به فرزندان و نزدیکان آنها. اینجااست که رنج‌کیدزها، یا «آقازاده‌ها» وارد شده و اساساً به‌عنوان یک مقوله اجتماعی ظهور می‌کنند. البته هر ساختار سیاسی و اقتصادی، شکل خاصی از این مصرف را تولید می‌کند. طبیعی است که در اقتصادهای رانتی، در جایی که سازوکارهای قانونی کارا نیستند و می‌شود یک‌شبه ثروت‌های بسیار اندوخت، این نوع مصرف و شیوه‌های نمایش آن شکل مبتذل‌تری به خود می‌گیرند. «بچه‌پول‌دارها» یا «آقازاده‌های این طبقه تن‌آسا، در مسابقه‌های نفس‌گیر به نمایش ثروت می‌پردازند؛ ماشین‌ها، ساعت‌ها و ویلاهای اچ‌مانی، سفرهای دور دنیا و سلفی‌هایی با همه ثروت دنیا می‌گیرند، چیزی هم جلودارشان نیست. وسوسه اینجا فقط نمایش نیست، نمایشی که این آخر‌ها حتی علیه خود ثروت هم قیام می‌کند، به این‌گونه که برای این افراد، امکانات مادی‌ای که از فرط وفور دارند بی‌اهمیت می‌شوند تا جایی که برای مثال شخص گوشی موبایل چندمیلیونی‌اش را می‌اندازد توی آب و رو به ما می‌خندد. ثروت بسیار، به جنگ ارزش و اهمیت خود کالاها رفته است. مخمخص و معضل بچه‌پول‌دارها در حال‌حاضر شاید این باشد؛ دیگر نمی‌دانند چگونه اتلاف کالاها را نشان دهند.

پرنده آبی

آفریقای جنوبی منطقه جنگی است

تبعیض حتی اگر ملغا شود، باز هم سال‌ها بعد اثر خود را به جا می‌گذارد. معضلات اجتماعی یک‌شبه پدید نمی‌آیند و بسیاری از آنها اثر دیرپای مشکلاتی تاریخی هستند. جرم و جنایت معمولاً زاده فقر است و فقر اغلب ناشی از نوعی تبعیض و به‌هرحال باید جنایت و تبعیض را خویشاوندانی دانست که حتی اگر پیوند خانوادگی آنها همین الان مشخص نباشد، باید در تاریخ جست‌وجویش کرد. برعقربن بعد از فروپاشی نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی، آمار جرم و جنایت در آن همچنان بالاست و اکنون به حدی رسیده که یک وزیر آن کشور اعلام کرد کشورش «زندیک به منطقه جنگی» است و از تلاش برای «مهار» آن سخن به میان آوردی است. خبرگزاری فرانسه این هفته گزارش داد که در آفریقای جنوبی در ۱۲ ماه منتهی به ماه



مارس (فروردین) امسال بیش از ۲۰ هزار مورد قتل اتفاق افتاده که معادل ۵۷قتل در روز است و این رقم آفرایشی تقریباً هفت‌درصدی نسبت به سال گذشته نشان می‌دهد که بالاترین رقم در ۲۴ سال گذشته و از زمان الغای آپارتاید بوده است. بکی سله، وزیر پلیس آفریقای جنوبی روز سه‌شنبه به خبرنگاران گفت رقم ۵۷ قتل در روز «تقریباً در حد یک منطقه جنگی است، درحالی‌که در آفریقای جنوبی صلح برقرار است و جنگی در کار نیست». وی اضافه کرد: «این ارقام همیشه من را می‌ترساند».